



ویژه‌ی نوجوانان: شمال نوزدهم، شماره‌ی ۹۵۹  
پنج‌شنبه ۲۴ مرداد ۱۳۹۸، ضمیمه‌ی روزنامه‌ی همشهری شماره ۷۷۳۶

بیافرین، اما به خلاقیت فکر کن!

داستان اختراع جریان متناوب

## چراغ‌خارو خاموشی کنی آکیروت!

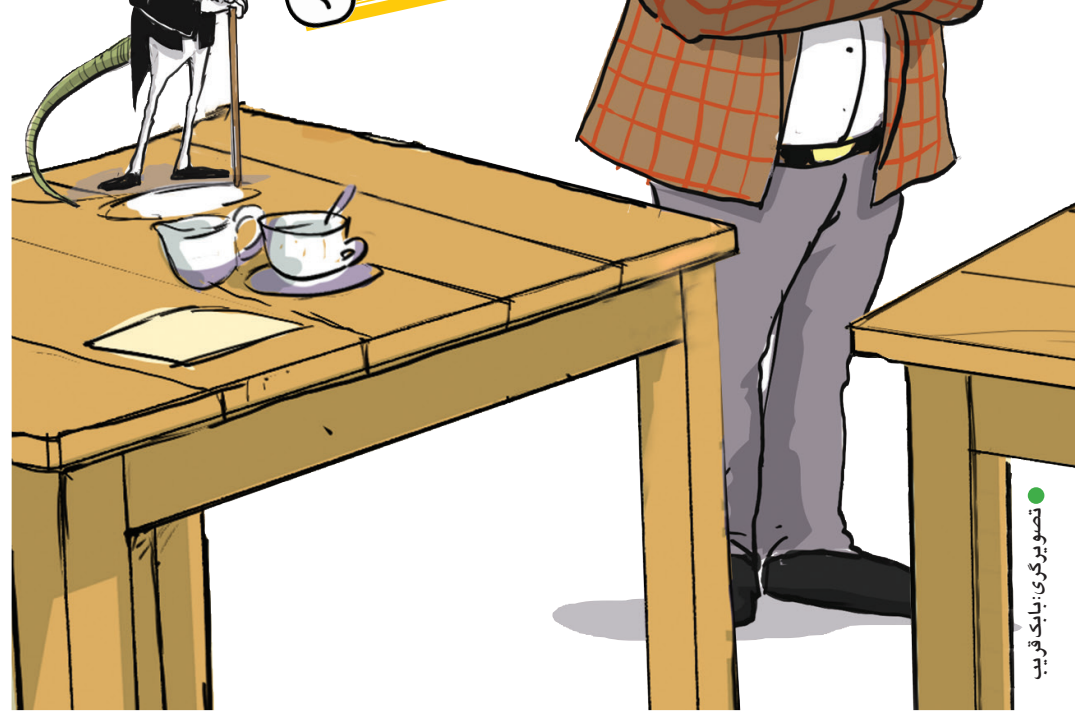
تصویر برای چاپ در پیرزن

علیه بود



نه! کافه‌ها را دور نریزید!

یادمان باشد



### شهر و جشن غدیر

جشن‌های «شبه چشمه»، حرکت «کاروان شادی»، نشست‌های شعرخوانی، مجالس برده‌خوانی و نقالی و نمایشگاه آثار هنرمندان، از جمله فعالیت‌های سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران به مناسبت دهه‌ی ولایت است و شما هم می‌توانید در هر کدام که بیش تر مورد علاقه‌تان است مشارکت کنید.

از یکشنبه ۲۷ تا سه‌شنبه ۲۹ مرداد (عید غدیر خم) مراکز فرهنگی هنری مناطق ۲۲گانه‌ی تهران مجموعه جشن‌هایی با عنوان «شبه چشمه» برگزار می‌کنند.

این جشن‌ها برای بزرگداشت عید غدیر برپا می‌شوند و در ایستگاه‌های گوناگون این مراکز، فعالیت‌های متنوعی مانند مسابقه، گفت‌وگو، مذهبی، نمایش، موسیقی و نقالی برای حضاران به اجرا درمی‌آید.

«غزل ارادت» عنوان شب شعرهایی است که در آن شاعران کانون‌های شعر و ادب سازمان فرهنگی هنری شهرداری تهران را مخصوصاً با شعرهایی مرتبط با عید غدیر و حضرت علی (ع) برای حضاران می‌خوانند.

این نشست‌ها تا سه‌شنبه ۲۹ مرداد در ۱۱ منطقه‌ی شهر تهران برگزار می‌شوند و در پایان به ۱۰ شاعر برگزیده مناطق هدیه‌هایی به رسم یادگار داده خواهد شد.

دوستداران فعالیت‌های نمایشی سنتی مانند برده‌خوانی و نقالی، تا ۲۹ مرداد می‌توانند در برنامه‌ی «برکس‌ی ورود» مشغول تماشای چنین فعالیت‌هایی بشوند.

در این برنامه ۱۱۰ مجلس برده‌خوانی و نقالی، با هدف به‌روز رسانی این هنر دیرینه و سنتی اجرا می‌شود. در این مجلس‌ها هنرمندان روایت‌های جذاب و شنیدنی از زندگی و فضیلت‌های امیرمؤمنان علی (ع) ارائه می‌کنند.

در روز ۲۹ مرداد، کاروان شادی با نام «شهر ولایت» هم در چهار منطقه‌ی تهران به حرکت درمی‌آید و ضمن اجرای برنامه‌هایی به مردم گل اهدا می‌کند.

«غدیرانه» هم عنوان برنامه‌ای است که تا ۲۹ مرداد، هر شب از ساعت ۱۸ و ۳۰ دقیقه در چهار بخش در میدان امام حسین (ع) اجرا می‌شود. اجرای فعالیت‌های گوناگون مانند موسیقی، برگزاری مسابقه‌های متنوع برای گروه‌های سنتی متفاوت، نورافشانی و اجرای نمایش «ولایت» از جمله فعالیت‌های جشن غدیرانه است.

هنرمندانی هم هستند که با ساخت آثاری که از مواد دورریز و پلاستیک‌های رها شده در طبیعت آثار هنری خلق می‌کنند. «تونی کسرگ»، هنرمند و مجسمه‌ساز بریتانیایی-آلمانی یکی از آن‌هاست. او در بین کارهایی که انجام می‌دهد از دانشجویانش می‌خواهد در رودخانه‌ی این بگردند و زباله‌های رها شده را جمع‌آوری کنند. بعد برای این که افکار عمومی را متوجه این مواد رها شده در طبیعت کند، آثار جالبی می‌سازد که تصویر یکی از این آثار محیط‌زیست، دوسال پیش در موزه‌ی هنرهای معاصر نمایشگاهی برپا کرد که نمونه‌هایی از هنر بازیافتی را هم در آن به نمایش گذاشت.

می‌دانید که مصرف پلاستیک در جهان چه قدر بالاست! اقیانوس‌ها و دریاها سرشار از زباله شده‌اند و بیش از ۸۰ درصد این زباله‌ها پلاستیکی هستند. اخیراً اتحادیه‌ی اروپا تصمیم دارد که مصرف محصولات پلاستیکی یکبار مصرف را ممنوع کند. کمیسیون اتحادیه‌ی اروپا در ماه مه ۲۰۱۸ میلادی پیش‌نویس طرحی برای کاهش مواد پلاستیکی در زباله را آماده کرده بود. طبق این طرح، قرار شده بود که فروش اقلامی مانند قاشق، چنگال، چاقو و نی پلاستیکی یکبار مصرف در کشورهای اروپایی ممنوع شود.

## بوی مهر در بازار نوشت افزارهای ایرانی

• طاهره نمرودی



این روزها که به ماه مهر نزدیک می‌شویم، این روزها که باز ناخواه باید به شروع سال تحصیلی فکر کنیم، این روزها بازار نوشت‌افزار، در هفتمین دوره‌ی نمایشگاه نوشت‌افزار ایرانی-اسلامی با عنوان «ایران نوشت» داغ داغ است.

این نمایشگاه تا فردا، جمعه ۲۵ مرداد از ساعت ۱۰ تا ۲۲ در مرکز آفرینش‌های فرهنگی - ادبی کانون پرورش فکری کودک و نوجوان (تهران، خیابان حجاب) دایر است؛ نمایشگاهی که با حمایت مجمع نوشت‌افزار ایرانی-اسلامی تأسیس شد و هفت سال پیش شاهد برگزاری اش هستیم. در این نمایشگاه، حدود ۱۰۰ تولیدکننده‌ی ایرانی، محصولات ایرانی خود را عرضه کرده‌اند، گرچه عنوان نمایشگاه و حضور تولیدکننده‌های ایرانی، به این معنی نیست که هیچ محصول خارجی در نمایشگاه عرضه نمی‌شود.

وحدید گرایلی، مدیر روابط عمومی هفتمین نمایشگاه نوشت‌افزار ایرانی در این باره و در گفت‌وگو با دوچرخه می‌گوید: «تولیدکننده‌هایی که در نمایشگاه حضور دارند، تمامی محصولاتشان ایرانی است، اما بعضی از اقلام نوشت‌افزار تولید داخلی ندارند و ناگزیر برای این که وقتی مردم زمانی به نمایشگاه مراجعه می‌کنند باید امکان کامل کردن سبد نوشت‌افزار خود را داشته باشند، فروشگاه‌های هم



چرخ اول

### نقطه، سر سطر

زندگی پسر از آغاز و پایان است، پُر از طلوع و غروب و از نسل‌طوئی تازه و شروعی از نو، مثل مشق‌ها و دیکته‌هایی که سال‌های اول دبستان می‌نوشتیم. درست مثل وقتی می‌گفتیم: «نقطه، سر سطر» بیش تر نقطه‌ها، نشانه‌ی پایان جمله‌ای برای آغاز جمله‌ای دیگر بودند یا پایان عبارتی برای رفتن به سطر ی تازه و آغاز عبارتی تازه.

این نقطه سر سطر رفتن را، این روزها مخصوصاً، دوچرخه‌های ما شاید بیش تر و بهتر از بسیاری دیگر متوجه شوند. آن‌ها که دوچرخه را فقط چند ورق کاغذ نمی‌دانند. آن‌ها که با دوچرخه زندگی کرده‌اند، به دوچرخه رفته‌اند، به دوچرخه آمده‌اند، شادی و اندوهشان را با دوچرخه شریک شده‌اند، خبر موفقیت‌هایشان را به دوچرخه داده‌اند، با دوچرخه در دلد کرده‌اند، از دست دوچرخه دلخور شده‌اند، دوچرخه حالشان را خوب کرده است، دوچرخه پر و بال پریشان داده است...

تجربه‌ی از نو شروع کردن را، این روزها کسانی بیش تر درک می‌کنند که روزهای سبک حال بودن دوچرخه را دیده‌اند و روزهای دل گرفتگی دوچرخه را تجربه کرده‌اند. کسانی بهتر متوجه این تجربه می‌شوند که روزهای بسیار با دوچرخه به گردش دور دنیا سفر کنند و گردون را دیده‌اند، خانه‌ی فیروزه‌ای دوچرخه، پنجره‌های منظره‌های متفاوت و روایت‌هایی تازه از موضوع‌های دینی و معنوی به روشی باز کرده‌اند، کسانی که دوچرخه چراغ راهنمای زندگی‌شان شده و با دماسنج دوچرخه درجه‌ی تب زندگی‌شان را اندازه گرفته‌اند، کسانی که در ایستگاه دوچرخه به تماشای زیبایی‌های هنری و یافته‌های تاریخی ایستاده‌اند، راه دانش را در دوچرخه یافته‌اند، در جزیره‌های دوچرخه در پس کوچه‌های گشته‌اند، دوچرخه‌سواری کرده و به شهر فرنگ سرزده‌اند...

این‌ها کسانی هستند که در روزهای تجربه‌ی از نو شروع کردن را، این روزها کسانی بیش تر درک می‌کنند که روزهای سبک حال بودن دوچرخه را دیده‌اند و روزهای دل گرفتگی دوچرخه را تجربه کرده‌اند. کسانی بهتر متوجه این تجربه می‌شوند که روزهای بسیار با دوچرخه به گردش دور دنیا سفر کنند و گردون را دیده‌اند، خانه‌ی فیروزه‌ای دوچرخه، پنجره‌های منظره‌های متفاوت و روایت‌هایی تازه از موضوع‌های دینی و معنوی به روشی باز کرده‌اند، کسانی که دوچرخه چراغ راهنمای زندگی‌شان شده و با دماسنج دوچرخه درجه‌ی تب زندگی‌شان را اندازه گرفته‌اند، کسانی که در ایستگاه دوچرخه به تماشای زیبایی‌های هنری و یافته‌های تاریخی ایستاده‌اند، راه دانش را در دوچرخه یافته‌اند، در جزیره‌های دوچرخه در پس کوچه‌های گشته‌اند، دوچرخه‌سواری کرده و به شهر فرنگ سرزده‌اند...

امیدواریم شما نوجوانان عزیز، هم‌چنان دوچرخه را دوست داشته باشید و باز هم همراهی‌اش کنید. بی‌صبرانه منتظر نامه‌های میل‌ها، پیام‌ها، انتقادات، پیشنهادها و آثار خوب و جذاب‌تان هستیم.

دوست شما  
سردبیر دوچرخه



توفن کرگ و حجم‌های از پلاستیک‌های رودخانه

# علیه بود

● یاسمن رضائیان

الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا  
امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و اسلام را برای شما ایبه عنوان آیین برگزیدم. (سوره‌ی مائده، آیه ۳)

چه کسی دوست دارد مسیری را که رفته باز گردد؟ چه کسی دوست دارد برای رسیدن به مقصد عجله کند؟ همه دوست دارند همه‌ی کارها در آرامش انجام شود، اما گاهی این طور نیست. گاهی بر کشتن مسیر رفته و گاهی عجله کردن برای رسیدن به مقصد خوب است. اگر به سال دهم هجری برگردیم، اگر پیغام پیامبر را شنیده باشیم، دیگر سخت نخواهد بود که مسیر را بازگردیم و یا عجله کنیم. بی شک خودمان را به پیام آور می‌رسانیم تا از شنیدن پیام مهم عقب نمانیم.

گاهی بازگشت به عقب، نه عقب‌گرد که راه رسیدن به حقیقت است. ما برای شنیدن حقیقت به عقب بازمی‌گشیم. همان طور که این روزها برای یادآوری آن حقیقت مهم در ذهنمان به عقب برمی‌گردیم.

**آماده برای شنیدن حقیقت**  
ما به غدیر خم رسیده‌ایم. حتی آفتاب را حس می‌کنیم. بیابان است و کویر. دل‌هایمان پر از شوق عبادت است. با دل‌هایی سرشار از عبادت به خانه بازمی‌گشیم که پیغام فرستادی. قلب ما برای پذیرفتن حقیقت آماده شده بود. اصلاً شاید



یکی از مسأله‌ها این بود که تو حقیقت را بر ایمان روشن کنی، ما روشنی حقیقت را دریافت کردیم، روشنی که ناشی از علی است.

**نگاه‌ها پیمان به محمد است**  
همه، نگاه‌هایمان به محمد است. او چه پیغام مهمی بر ایمان دارد؟ شاید خورشید توی چشم‌هایمان می‌زد و

دست‌هایمان را نقاب صورت کرده بودیم. به اندازه‌ی گرمای خورشید قلبمان گرم بود. گرم از پیغام مهمی که قرار بود به ما برسد. محمد که دست علی را بالا برد، از خودمان پرسیدیم «چه می‌خواهد بگوید؟»

«هر کس که من مولای اویم، علی مولای اوست.»  
ما آدم‌های آن روز هیچ می‌دانستیم

این لحظه در تاریخ ثبت می‌شود؟ می‌دانستیم دست بالارفته‌ی علی نزدیک‌ترین تصویر از غدیر خم قرار بود به ما برسد. حقیقتی که ناشی از علی است.

**علی کافی است**  
آمده بودیم به علی تیریک بگویم. آمده بودیم بگوئیم از این که امامت

او را داریم خوش‌حالیم. آمده بودیم بگوئیم هستیم و خواهیم ماند. حتی اگر آسمان حقیقت پر از ابرهای تیره شود، ما دلگرم به آفتاب حضور علی خواهیم بود. آمده بودیم به علی بگوئیم همین که تو هستی برایمان کافی است.

هنوز که هنوز است، ما مقصدی داریم که راه رسیدن به او را نمی‌کنیم؛ مقصدی که نامش علی است.

## علی نعمتی شگرف بود

آن روز نعمت را بر ما تمام کردی. وقتی که خوب فکر می‌کنیم می‌بینم هر چیز که داریم نعمت است. کوه، باران، سرسبزی، پرند، سیب همه نعمت‌اند. اما ولایت علی چه نعمتی شگرف بود که گفتی با آن نعمت را بر ما تمام کرده‌ای؟

راستش شاعرانه که فکر می‌کنم می‌بینم علی کوه و باران، سرسبزی و پرند، علی سیب بود. همین قدر مهربان، همین قدر ساده، همین قدر صبور. اصلاً انگار همه‌ی نعمت‌های دنیا را در یک وجود جمع کردی؛ وجودی که نامش علی است.

## سراپا گوش می‌شویم

چه کسی دوست دارد مسیری را که رفته بر گردد؟ چه کسی دوست دارد برای رسیدن به مقصد عجله کند؟

اگر پای علی، در میان باشد، اگر پای پذیرفتن ولایت او و پایبندی به او در میان باشد، همه می‌توانیم مسیر رفته را با دل و جان برگردیم. همه برای بازگشتن سراپا گوش می‌شویم. همه سراپا گوش می‌شویم برای شنیدن پیغامی که تو به محمد دادی تا به ما برساند. پیغامی که نامش علی است.

## دعاهای کوچک

● بلند نویین

دعاهایش کوچک بود  
دختری که دنبال من می‌دوید  
دختر ساده‌ای  
که گویی نوجوانی من بود  
دعاهایش کوچک بود  
همچون سایه‌اش  
سایه‌ای کوچک و براق  
دعاهایش کوچک بود  
مانند هیكلش و سرش  
سری که رو به بالا نگاه داشته بود

لحظه‌ای می‌ایستم  
شاید به من برسد  
و در پیچ‌کوچه بینم  
می‌دود انگار  
حس می‌کنم به من نزدیک می‌شود  
نفس نفس می‌زند  
این را می‌شنوم  
بودنش را حس می‌کنم  
صدای ملتپهش در گوشم می‌پیچد  
هنوز می‌دود انگار  
و دعاهایش را بر زبان می‌آورد  
دعاهایی دور  
کمی سخت  
با عطر شمع‌ها و عودها  
دوست دارم آرامش کنم  
و دعاهای کوچک را  
از روی لبانش بردارم  
رو به بالا برشان بدهم  
آمین بگویم  
و بروم...



## چنین روزی همیشه می‌ماند!

● جواد قاسمی

در میان روزها و لحظه‌های بی‌شمار تاریخ جهان، بعضی از روزها و لحظه‌ها انگار بیش‌تر از یک روز و یک لحظه‌اند؛ انگار نامشان را بر روی صخره‌های ماندگار تاریخ حک می‌کنند تا برای همیشه در یادها بمانند و قرن‌ها خود را به رخ بکشند.

چنین روزها و لحظه‌هایی فکر و خیال افراد زیادی را به خود مشغول می‌کنند و باعث می‌شوند بسیاری از آدمیان طور دیگری ببینند، خیال‌پردازی کنند و زندگی خود را به گونه‌ای دیگر رقم بزنند. برخی از این روزها و لحظه‌های ویژه، دل و جان آدمیان را هیچ‌گاه رها نمی‌کنند. گویی هر کاری بکنی نمی‌شود به این روزها و لحظه‌ها فکر نکرد. گویی نمی‌توان به این نکته فکر نکرد که اگر این روزها و لحظه‌ها، جور دیگری شکل می‌گرفتند، تاریخ زندگی ما ممکن بود چه مسیر متفاوتی را در پیش بگیرد؟

روز غدیر و لحظه‌ای که پیامبر خدا دست‌امیر مومنان علی را بالا برد و آن جمله‌های معروف را بر زبان آورد، از آن روزها و از آن لحظه‌هاست؛ آن لحظه‌های همیشه زنده، آن روزهای ماندگار. به خاطر همین است که قرن‌ها از آن روز گذشته، اما این روز همچنان در میان ما زنده است و حضور دارد و گویی صدای پیامبر را هنوز می‌شنویم که ولایت علی را هم‌سنگ ولایت خود می‌خواند...

## فیلم‌های سینمایی جشنواره‌ی اصفهان معرفی شدند

هرچند در جشنواره‌ی فیلم‌های کودکان و نوجوانان، فیلم‌های کوتاه و بلند زنده و پویانمایی زیادی به نمایش در می‌آید، ولی معمولاً بیش‌تر نگاه‌ها به سمت فیلم‌های سینمایی می‌چرخد. بیا بیاید ببینیم امسال در جشنواره‌ی سی‌ودوم، در دو بخش ملی و بین‌الملل، دست‌انداران سینمای کودک و نوجوان فرصت تماشای چه فیلم‌های سینمایی از کدام کارگردان‌ها را دارند.

### فیلم‌های سینمایی پویانمایی بین‌الملل

۱. بنیامین، (پویانمایی)، کارگردان: محسن عنایتی‌نوش‌آبادی (مصطفی مزرعتی‌حسن‌آبادی)
۲. جیکوب، می‌می و سگ‌های سخنگو، کارگردان: ادموندز جانسونز (لتونی)
۳. خرس معرکه، کارگردان: وانگ کی (آمریکا)
۴. داستان‌های باغ جادویی آنتون کرینگز، کارگردان: آنتون کرینگز و آرنود بورانز (فرانسه و لوگزامبورگ)
۵. دره فانوس‌ها، کارگردان: کلب‌هایستاد (کانادا)
۶. غرغر و ورد می‌شود، کارگردان: آندره کوتوریه (مکزیک)
۷. گوسفند و گرگ‌ها، کارگردان: ولادیمیر نیکولانو (روسیه)
۸. ماجراهای پت و مت، کارگردان: مارک پنس (چک)
۹. لونه و اژدهایان گمشده، کارگردان: هایکی ارنیتس و یانو پلدما (کشورهای لتونی و استونی)
۱۰. لوبیز و لوکا - مأموریت به ماه، کارگردان: راسموس آ. سیورتنسن (نروژ)
۱۱. یافتن کارلارو، کارگردان: لتولی (کشورهای چین و آمریکا)

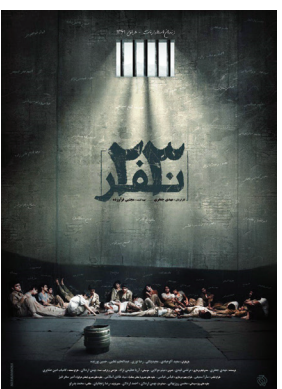
### فیلم‌های سینمایی بخش ملی



بازبوو

تورنادو

اقیانوس پشت پنجره، کارگردان: بابک‌نبی‌زاده (کانون پرورش فکری و سید جلال چاوشیان)



بیست‌وسه نفر  
کارگردان: مهدی جعفری (سازمان هنری رسانه‌ای اوج)



بنیامین، (پویانمایی)  
کارگردان: محسن عنایتی‌نوش‌آبادی (مصطفی مزرعتی‌حسن‌آبادی)



قطران آن شب  
کارگردان: حمیدرضا قطبی (بهرروز رشاد)  
محصول کارن فیلم



منطقه پرواز ممنوع  
کارگردان: امیر داسارگر (حامد بامروت‌نژاد)  
تهیه‌شده در مدرسه سینمایی (عمار)

## ۸ روز، با برپایی نمایشگاه فیلم‌های کودکان و نوجوانان

# بوی پر پروانه‌ها در اصفهان می‌پیچد



۴۰ ایده (از ۱۴ استان) و ۱۶ فیلم (از ۱۱ استان) به مرحله‌ی پایانی المپیاد راه یافته‌اند. شماری از پیشگسوتان کودک و نوجوان هم با تهیه‌ی گزارش، مصاحبه و خبر و نوشتن یادداشت درباره‌ی اتفاق‌های ریز و درشت جشنواره، در برپایی این رویداد فرهنگی بزرگ مشارکت دارند.

المپیاد فیلم‌سازان نوجوان هم در سومین دوره‌ی خود، از ۲۶ تا ۳۰ مرداد، میزبان نوجوانان ایده‌پرداز و فیلم‌ساز برگزیده است. در این دوره سینمایی فارابی، علاوه بر اعلام آمار فیلم‌های راه یافته به جشنواره در دو بخش ملی و بین‌الملل، از نگاه تازه به صنعت تصویر و از جمله اضافه شدن بخش وب‌سری به جشنواره اشاره کرد. امسال در بخش وب‌سری (سریال‌های مبتنی بر بخش در شبکه‌ی وب) ۳۹ اثر پذیرفته شده است.

تایش، در گفت‌وگو با صبا، تغییر رویکرد کلی و برخورداری از بینشی تازه نسبت به سینمای کودک و نوجوان را مهم‌ترین تفاوت جشنواره‌ی امسال در مقایسه با دوره‌های پیش دانست و گفت: «دنیای امروز تحولاتی اساسی را تجربه کرده و نگاه ما به سینما نمی‌تواند به این تغییرات بی‌تفاوت باشد.»

به گفته‌ی مدیرعامل بنیاد فارابی «گذار از سینما به صنعت تصویر، گذار از اثر به منظومه‌ی محتوایی و نگرش به سینما از زاویه‌ی کارآفرینی و خلق مجموعه‌های کسب و کاری محتوا محور، کلیه‌واژه‌های این تغییر نگاه به شمار می‌آیند.»

کشورهای دیگر نیز، کار داوری آثار بخش بین‌الملل جشنواره را برعهده دارند. در کنار این نوجوانان، ۲۰ خبرنگار کودک و نوجوان هم با تهیه‌ی گزارش، مصاحبه و خبر و نوشتن یادداشت درباره‌ی اتفاق‌های ریز و درشت جشنواره، در برپایی این رویداد فرهنگی بزرگ مشارکت دارند.

در این جشنواره، ۲۲ داور کودک و نوجوان به قضاوت درباره‌ی فیلم‌های بخش سینمای ایران می‌پردازند و پنج نوجوان ایرانی همراه با چهار نوجوان از

داستانی (۱۰ فیلم در بخش ملی و ۹ فیلم در بخش بین‌الملل)، فیلم داستانی بلند (هفت فیلم در بخش ملی) و فیلم‌هایی در بخش‌های «مرور سینمای دانمارک»، «طلوع تفلیس» و «منتخب جشنواره‌ی پویانمایی اِنسی فرانسه» تماشا کنند و از این روزهای کودکی و نوجوانی لذت ببرند.

در این جشنواره، ۲۲ داور کودک و نوجوان به قضاوت درباره‌ی فیلم‌های بخش سینمای ایران می‌پردازند و پنج نوجوان ایرانی همراه با چهار نوجوان از

کودکان و نوجوانان اصفهان از ۲۸ مرداد تا ۴ شهریور امسال باز هم فرصت دارند پروانه‌های زرین را در آسمان شهرشان به پرواز در آورند.

در فصل جشنواره‌ی فیلم، کودکان و نوجوانان می‌توانند کلی فیلم سینمایی (هفت فیلم در بخش ملی و ۱۴ فیلم در بخش بین‌الملل)، فیلم بلند پویانمایی (۱۱ فیلم در بخش بین‌الملل)، فیلم کوتاه پویانمایی (۱۲ فیلم در بخش ملی و ۱۱ فیلم در بخش بین‌الملل)، فیلم کوتاه





## داستان اختراع جریان متناوب

# چراغها و خاموش کن آلبرت!

این‌جا کافی علم است و صاحب و کافه‌چی آن، هر دو یک نفرند چه کسی می‌تواند هم صاحب این‌جا باشد و هم کافه‌چی، به‌جز «آلبرت اینشتین» یا همان عمو آلبرت خودمان. من هم مارمولک فراکپوش هستم. خانم آن گوشه، نزدیک سقف آشپزخانه‌ی کافه است و فقط عمو آلبرت از حضورم اطلاع دارد. بله، من لفظ قلم حرف می‌زنم و بدون فراک و پایپونم جایی نمی‌روم، برخلاف آن مرد دیوانه «نیکولا تسلا» که دیروز این‌جا آمد.

دیروز من به عمو آلبرت گفتم: «باید کسی را برای سشتن و نظافت این‌جا استخدام کنید.» عمو آلبرت گفت: «به اندازه‌ی کافی برای موسیقی کافه خرج کرده‌ام...» که یک‌دفعه در با صدای وحشتناکی باز شد و من دویدم توی سالن. چه کسی جز تسلا می‌توانست باشد. چند کبوتر هم با او وارد شدند. دور و برش

پرواز می‌کردند و انگار با نیرویی نامرئی به او وصل بودند، یکی هم روی سرش ایستاده بود.

سلام بر کافه‌ی آلبرت. عمو آلبرت گفت: «چه طورید عزیز جان‌ها؟» بعد یک‌دفعه سیخ ایستاد و زل زد توی چشم‌های عمو آلبرت: «یک اسپرسو. لطفاً زودتر که ولتاژ اعصاب بالا است، آلبرت.» عمو آلبرت دستانش را با دستمال خشک کرد و رفت سراغ اسپرسو: «چرا نیکولای عزیز؟» تسلا به‌سمت میز نزدیک پیانو رفت و هم‌زمان ادای عمو آلبرت را درآورد: «چرا نیکولای عزیز؟»

دیگر پیو شدی آلبرت...»

بالاخره نشست و زد پشت «ورنر هایزنبرگ» که داشت پیانو می‌نواخت. هایزنبرگ انگار برق بهش وصل شده باشد از جا پرید و دوباره پشت پیانوی قدیمی کافه آرام گرفت. عمو آلبرت اسپرسو را جلوی تسلا گذاشت و تسلا بی‌مغطی آن را سر کشید و

دور دهانش را پاک کرد. حالا انگار کبوترهای اطرافش آرام گرفتند. چشم‌هایش را به عمو آلبرت دوخت و گفت: «آخیش...»

عمو آلبرت گفت: «هیچ‌کس مثل تو دمدمی نیست نیکولای عزیز.» تسلا دو دستش را روی میز چسباند و محکم گفت: «این به‌خاطر اعصابمه آلبرت، ولتاژش متناوبه با اسپرسو عوض می‌شه. می‌دوننی چی شده؟» قبل از این‌که تسلا دوباره ولتاژ عوض کند، عمو آلبرت رفت تا اسپرسوی بعدی را بیاورد: «چی شده نیکولای عزیز من؟»

تسلا بلندبلند طوری که هر آن ممکن بود آبدهانش که جرقه می‌زد، روی فراک زیبای من بیفتد،

## شخصیت مرموز

تولد: ۱۰ ژوئیه ۱۸۵۶ در امپراتوری اتریش-مجارستان مرگ: ۷ ژانویه ۱۹۴۳ در نیویورک

نیکولا تسلا، شخصیتی مرموز و عجیب و غریب داشت؛ در مرز بین نابع‌های خلاق و دانشمندی دیوانه! این مخترع و فیزیکدان بزرگ تاریخ، در سال ۱۸۸۸ با استفاده از قطعه‌ی چرخان مغناطیسی بدو سیم‌بیج الکتریکی، توانست جریان متناوب را اختراع کند. سرگرمی همیشگی‌اش پرسه‌زدن در پارک‌های نیویورک و نجات دادن و مراقبت از پرندگان آسیب‌دیده بود. «مارک سیفر» از نویسندگان زندگی‌نامه‌ی تسلا، می‌نویسد: «این مخترع بزرگ عادت داشت انگشتان پای خود را ورزش بدهد. هر شب صد مرتبه این کار را انجام می‌داد. زیرا باور داشت ورزش دادن انگشتان پا باعث تحریک سلول‌های مغزی می‌شود. او از احتلال و سواس جبری رنج می‌برد و به گیاه‌خواری علاقه داشت.» تسلا سرشار از ایده‌های انقلابی بود، فکر می‌کرد می‌توان الکتریسته را به‌صورت بی‌سیم انتقال داد و در این زمینه تلاش زیادی کرد، اما موفق نشد. او هرچند به‌دلیل اختراع‌های مهم‌اش به ثرونی دست یافت، اما ثروتش را صرف پژوهش کرد و در فقر و بدهکاری در اتاق هتلی در نیویورک از دنیا رفت. به پاس خدمات او یکای SI برای میدان مغناطیسی، تسلا نام‌گذاری شد.

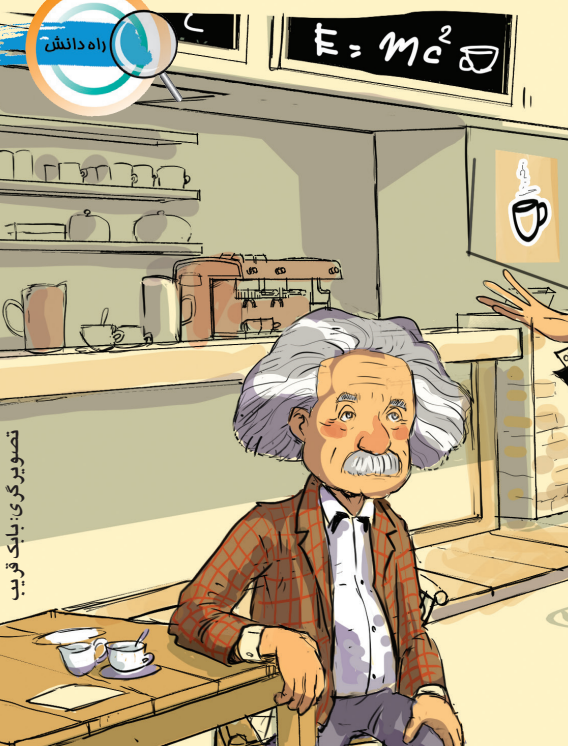


## کافه‌ی علم -

## جریان DC و AC

سیستم جریان مستقیم ایدسون «DC»، سیستمی با ولتاژ ثابت بود. بنابراین برای دستگاه‌هایی که ولتاژهای متفاوت مصرف می‌کردند، خطوط الکتریکی جداگانه‌ای نیاز بود که باعث اتلاف هزینه و خطرات جانی و بی‌نظمی می‌شد. اما در سیستم جریان متناوب تسلا «AC»، جریان و ولتاژ قابل تغییرند. مثلاً لامپی که برای روشن شدن به پنج ولت نیاز داشت، می‌توانست از همان منبعی استفاده کند که ماشین ۲۰۰ولتی از آن استفاده می‌کرد. ولتاژ جریان متناوب، بدون ذوب شدن سیم‌ها، به مقصد ارسال می‌شد و سپس سطح ولتاژش پایین آورده می‌شد تا در خانه‌ها و کارخانه‌ها به مصرف برسد. اما پروژه‌های الکتریکی و هر وسیله‌ای که با باتری کار کند یا از کابل USB استفاده کند، بر سیستم جریان ثابت مبتنی است. مانند تلفن‌های همراه، تلویزیون‌های صفحه تخت، وسایل نقلیه الکتریکی، هیبریدی و...

روشن کتن. به جشن حسابی آلبرت. دویدم و از پیانو بالا رفتم و رویش حالا این چراغها و خاموش کن تا بازی نشستم تا در تاریکی کافه، به نواهای رو شروع کنیم. فیلم نگاه کنم.



## جنگ جریان‌ها

در اواخر دهه ۱۸۸۰ میلادی، با اختراع تسلا، یعنی سیستم جریان متناوب (AC)، تسلا و ایدسون تبدیل به رقبای جدی یک‌دیگر شدند. تسلا با کار روی میدان‌های مغناطیسی دوار توانست سیستمی برای انتقال توان در طول فواصل بلند ابداع کند. این باعث شد ایدسون در معرض از دست دادن تمام حقوق امتیاز اختراعش یعنی سیستم جریان مستقیم (DC)، قرار بگیرد. به‌همین دلیل اقداماتی برای دل‌سرد کردن و ترساندن مردم نسبت به استفاده از جریان متناوب انجام می‌داد. مانند از بین بردن حیوانات با استفاده از این جریان الکتریکی. تلاش او برای ضربه‌زدن به اختراع تسلا، در نهایت منجر به اختراع اولین سندلی الکتریکی به‌عنوان دستگاه اعدام شد.

به رشد اجتماعی، سلامت روانی و پیشرفت ما کمک می‌کند. در چه کلاسی می‌توان خلاقیت را یاد گرفت؟ به نظر مقدسیان «این باور نادرست است که می‌توانیم خلاقیت را در افراد به‌وجود بیاوریم. در کلاس‌ها و برنامه‌های خلاقیت هم‌گامی اتفاق‌های خوبی می‌افتد، اما نمی‌شود کسی به شما خلاقیت یاد بدهد، چون خلاقیت یعنی آن‌چه که قبلاً وجود نداشته است. اگر من چیزی را بیاد بگیرم، این رفتار سازماندهی شده است.»

## ذاتی یا پرورش‌ی؟

دوستانی دارم که از باقیه خلاق ترند آیا آن‌ها ذاتاً خلاقند؟ مقدسیان بی‌آن‌که وارد بحث ذاتی یا قابل پرورش بودن خلاقیت بپردازد، می‌گوید: «خلاقیت ناشی از وضعیت و ثبات و پایدار روانی است. خلاقیت وقتی پدید می‌آید که من آرامش داشته باشم و احساس راحتی بکنم و نقطه‌ی مقابل آن پایداری و ناپایداری بیش از اندازه است که افراد برای خودشان به‌وجود می‌آورند. خلاقیت کم یا زیاد، در وجود تمام آدم‌ها هست. می‌گویند نوزاد را در آب بیندازید می‌تواند شنا کند، اما بچه‌ی هشت ساله‌ای را که شنا نیاموخته اگر در آب بیندازند، نمی‌تواند شنا کند. نوزاد در حالتی طبیعی می‌تواند شنا کند، اما وقتی رشد کرد و در محیط تغییر کرد و آن حالت طبیعی در او از بین رفت دیگر نمی‌تواند.

وقتی میزان خلاقیت را بررسی می‌کنند، این میزان در نوزاد بسیار بالاست، اما به مرور کم می‌شود و در زمان ورود به مدرسه به حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد می‌رسد. در پایان مدرسه تا پنج درصد کاهش پیدا می‌کند. با همه‌ی این‌ها به نظر می‌رسد راه‌هایی برای بارور شدن خلاقیت وجود داشته باشد، درست است؟ و این معلم و پژوهشگر می‌گوید: «گفتیم که خلاقیت در همه‌ی انسان‌ها وجود دارد، اما سیستمی که در محیط و اجتماع از آن استفاده

چیزی است که قبل از انجام آن، هیچ الگویی نداشته باشیم. مثلاً اگر قرار باشد تابلوی روی دیوار نصب کنیم، طبق رفتار سازماندهی شده باید میخی روی دیوار بکوبیم و تابلو را نصب کنیم. حالا اگر میخ و چکش نداشته باشیم باید روشی خلق کنیم که تابلو روی دیوار بماند. در برنامه‌ای تکه سیمی به افرادی داده و گفته بودند چند وسیله خلق کنید. هر کدام کاری کردند و در نهایت، حدود ۱۰۰ وسیله ساخته شد. این خلاقیت است؛ به‌وجود آوردن راه جدیدی که قبلاً نبوده است.»

وقتی تصمیم می‌گیرم دست به کار می‌توانم و خلاقانه‌ترینم؛ یا وقتی می‌خواهم خلاقانه و متفاوت بنویسم؛ دچار اضطراب می‌شوم و رشته‌ی کار از دستم خارج می‌شود. چرا؟ بصیر مقدسیان، معلم و پژوهشگر توانمندسازی نوجوانان می‌گوید: «برای این‌که خلاق باشیم، لازم نیست به خلاقیت فکر کنیم. همان‌طور که در مورد مثبت‌گرایی می‌گویند اگر زیاد به آن فکر کنید مثبت‌گرایی کم می‌شود، این‌جا هم کافی است زمینه‌ی بروز

خلاقیت مهیا باشد، بگذاریم ظهور کند و فضای برایش در نظر بگیریم. در این محیط خلاقیت بروز می‌کند.» از تعریف خلاقیت می‌پرسم و از او می‌شنوم: «از اسمش پیداست، چه در فارسی و چه انگلیسی که creativity یعنی خلق کردن، یعنی چیزی را به وجود بیاوریم که قبلاً نبوده. اگر در مورد چیزی که بوده کار جدیدی انجام دهیم، خلاقیت نیست، بازسازی است. رفتارهایی که سال‌هاست در ما وجود دارد هم که عادت است.»

به‌گفته‌ی مقدسیان «خلاقیت

## یادمان باشد

شما وقتی چیزی را فراموش می‌کنید و می‌خواهید که یادتان نرود چه کار می‌کنید. در گوشی تلفن برنامه‌یادمان را می‌نویسید؟ آلرم گوشی را تنظیم می‌کنید که کارها را به یادتان بیاورد؟ مثل من پشت دستتان ضربه‌ی می‌زنید؟ یا تکه‌ای نخ به انگشتتان می‌بندید؟ شاید هم...

حالا می‌خواهیم بگوییم خوب است حواسمان را جمع کنیم و مرور بعضی خبرها را هم از یاد نبریم. شاید فعالیت باشد که حضور در آن را دوست داشته باشیم یا مسابقه‌ای که شرکت در آن جذاب باشد. در این ستون سعی می‌کنیم چنین خبرهایی را کوتاه‌ها یا شما در میان بگذاریم.

## در مسابقه‌ی نقاشی شرکت کنیم!

خوب است یادمان باشد این روزها مسابقه‌ی نقاشی با موضوع «شهری که من دوست دارم» در حال برگزاری است. نوجوانان حداکثر ۱۴ ساله می‌توانند در این مسابقه شرکت کنند. این مسابقه‌ی نقاشی را اداره کل آموزش‌های شهروندی شهرداری تهران با همکاری اداره کل آموزش و پرورش شهر تهران، ستاد مدیریت محله و کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان تهران برگزار می‌کند. کودکان و نوجوانان دوستدار نقاشی، تا هفتم شهریور فرصت دارند، نقاشی خود را به همراه فرم تکمیل شده به نزدیک‌ترین سرای محله تحویل دهند. برای دریافت اطلاعات بیشتر با تلفن ۰۲۱-۹۶۰۲۱۷۴۶ تماس بگیرید و یا به وب سایت [www.shahrivandi.tehran.ir](http://www.shahrivandi.tehran.ir) مراجعه کنید.

## دختر قهرمان و میر نوری را ببینیم!

تماشای نمایش موسیقیایی و حرکتی هم از کارهایی است که خوب است یادمان باشد. این روزها در نوزدهمین جشنواره‌ی بین‌المللی نمایش‌های آیینی و سنتی ایران «دختر قهرمان و میر نوری» به نویسندگی و کارگردانی هوش آرمند و بازی هنرجویان کودک و نوجوان اجرا می‌شود. این نمایش، برداشتی است از مراسم و سنت‌هایی که در گستره‌ی سرزمین ایران رایج بوده و امروزه شاید برخی از آن‌ها کم‌رنگ شده یا از میان رفته باشند.

در این اجرا، کودکان و نوجوانان ساز می‌زنند، آوازی می‌خوانند، نمایش اجرا می‌کنند، روایت می‌کنند، حرکات آیینی انجام می‌دهند، عروسک گردانی می‌کنند. گفتنی است فعالیت نوزدهمین جشنواره‌ی نمایش‌های آیینی و سنتی تا پس فردا، شنبه ۲۶ مرداد در تهران و کاشان ادامه دارد. در بخش پاتوق نمایش‌های سنتی کودک و نوجوان جشنواره، با عنوان بخش ویژه استاد هنگامه مفید، ۳۰ اثر به نمایش درآمده است.

البته امروز پنج‌شنبه ۲۴ مرداد، ساعت ۱۸ در مجموعه‌ی تئاتر شهر، پاتوق نمایش‌های سنتی کودک و نوجوان می‌توانیم به دیدن این نمایش برویم. پس یادمان باشد که...



# بیافرین، اما به خلاقیت فکر نکن!



## دماسنج

## نقیسه مجدیدی زاده

## به فودم نوجوانی را قهول داده‌ام

نگار مطیع دوست اهوازی دوچرخه نوشته: «چه می‌شود که ما نوجوان ها ناگهان نوجوان بودنمان تمام می‌شود و می‌پیوند به خاطر ه‌ها؟ چه می‌شود که ناگهان دیگر خوش بین، خلاق و هیجان زده نیستیم، عوض می‌شویم و تغییرات عجیب و غریبی می‌کنیم؟» فکر می‌کنم به اولین شماره‌ی روز نوجوان دوچرخه، به سال ۸۰، به سال‌های بعد، به نوجوان‌های آن روزها، به خاطر ه‌های آن روزها... به نوجوان‌هایی که با دوچرخه خاطره ساختند و جوان شدند... «شما را نمی‌دانم، اما من برای روزی که می‌دانم می‌آید، ده سال یا بیست سال یا حتی سی سال دیگر، به خودم قول داده‌ام چیزهایی را از نوجوان بودن و نوجوان زیستن نگه دارم. بزرگ شدن نفی این تکامل مرحله به مرحله نیست و چه بیچاره آدمی که به بهانه‌ی پذیرفته شدن، تمام شور کودکی و فعال بودن نوجوانی را به بزرگ شدنی عصافورت داده بفرود!» فکر می‌کنم مثل همه‌ی شما، بچه‌های دوچرخه، که آمدید و رفتید و رد پایتان را در دوچرخه جا گذاشتید و جوان شدید و همیشه چیزی از نوجوانی بودن را در خودتان نگه داشته‌اید. شیوا حریری

حالا کجا هستند؟ چه می‌کنند؟ نوجوانی‌شان یادشان رفته؟ «همه‌اش کار زمان است! زمان ما را بزرگ تر، بالغ تر و متفاوت تر می‌کند؛ همان طور که یک روز ما از کودکی بیرون کشاند و آورد به نوجوانی...» فکر می‌کنم به اولین شماره‌ی روز نوجوان دوچرخه، به سال ۸۰، به سال‌های بعد، به نوجوان‌های آن روزها، به خاطر ه‌های آن روزها... به نوجوان‌هایی که با دوچرخه خاطره ساختند و جوان شدند... «شما را نمی‌دانم، اما من برای روزی که می‌دانم می‌آید، ده سال یا بیست سال یا حتی سی سال دیگر، به خودم قول داده‌ام چیزهایی را از نوجوان بودن و نوجوان زیستن نگه دارم. بزرگ شدن نفی این تکامل مرحله به مرحله نیست و چه بیچاره آدمی که به بهانه‌ی پذیرفته شدن، تمام شور کودکی و فعال بودن نوجوانی را به بزرگ شدنی عصافورت داده بفرود!» فکر می‌کنم مثل همه‌ی شما، بچه‌های دوچرخه، که آمدید و رفتید و رد پایتان را در دوچرخه جا گذاشتید و جوان شدید و همیشه چیزی از نوجوانی بودن را در خودتان نگه داشته‌اید. شیوا حریری

## لذت به معنی واقعی

دنیای نوجوانی یعنی لذت! یعنی خود واقعی لذت!

نوجوانی اسمش هم قشنگ است چه برسد به این که قبل از یک آدم معمولی باوقار شدن بتوانی تجربه‌اش کنی! نوجوانی یعنی هنوز نیاید به مشکلات قلمبه سلمبه فکر کنی و غصه‌ی فلان و بهمان چیز را بخوری. البته سوء تفاهم نشود! خیلی خیلی هم نمی‌شود بی خیال بود، ولی لازم نیست درگیر دغدغه‌های الکی بکنی بزرگ ترها بشوی. به جایش می‌توانی برای خودت بستنی شکلاتی بخوری، آهنگ شاد گوش کنی، روی جدول راه بروی، در گودال‌های کوچک آب بگذاری، نقاشی بکنی، میوه‌های کاج روی زمین را شوت‌شان کنی، سر به سر خاواهر یا برادر تر بگذاری، البته نه آن قدر که عاصی‌شان کنی!

این قدر از خودتان گله نکنید که دماغ‌تان گوشت کوبی است و جوش هایتان اندازه‌ی زگیل و هر روز آمار کم و زیاد شدن کک و مک‌هایتان را بگیرد! به جای این کارها برای خودتان چالش به پا کنید و بگذارید آرد نایلین خونتان خودی نشان بدهد!

نوجوانی کنید و بگذارید نوجوانی زیر پوست‌تان وول بزند و شیطنت کند و همه گلیول هایتان از خوشی غش کند! خودتان هم بیکار نشینید، همین حالا وقت نوجوانی کردن است، نگذارید دیر شود.

نوشته و نقاشی: زینب علی سرلک، ۱۶ ساله از پاکدشت



## معجون شگفت انگیز نوجوانی

نوجوانی عجیب‌ترین دوران زندگی است؛ بیش تر شبیه یک معجون شگفت‌انگیز است تا یک بازه‌ی زمانی... نوجوانی اتفاقی است که به ما اجازه می‌دهد، زندگی آدم‌بزرگ‌ها را منتهای دغدغه‌های بزرگشان تجربه کنیم و به خودمان اجازه دهیم از چیزهای کوچک و دم‌دستی که یک دفعه سر و کله‌شان در زندگی مان پیدا می‌شود، لذت ببریم...

وقتی به گذشته‌ام فکر می‌کنم، خنده‌ام می‌گیرد؛ صادق کوچولو ی هفت ساله را به یاد می‌آورم که خط کش چوبی‌اش را به جای شمشیر به کمر می‌بست و به جنگ دشمنان فرضی‌اش می‌شتافت و می‌خواست بزرگ‌ترین فرماندهی نظامی دنیا شود.

چهار پنج سال بعد، صادق کوچولو دیگر چندان هم کوچک نبود. حالا بیش تر کتاب می‌خواند و کم تر دنبال شمشیربازی می‌رفت. ذهنش درگیر سوالات فلسفی شده بود و در هر کوه و دشتی خدا را جست‌وجو می‌کرد. هیاهوی کودکی جای خود را به چالش‌های جدید دوران راهتمایی داده بود. حالا دوست داشت نیمه‌شب در نور چراغ‌قوه کتاب ترسناک بخواند یا با دوستانش به خانه‌ی متری که در محله‌ای که می‌گفتند جن زده است برود. حالا، صادق به موجود غریبی تبدیل شده؛ دو متر قد دارد و نیم متر پهنا و مجبور است در اتوبوس، برای این که خود را جا کند، سرش را پایین نگه دارد. در زندگی‌اش همه چیز رنگ تغییر به خودش گرفته. حالا، برخلاف گذشته که نوجوانی برایش مهمان ناخوانده‌ای بود که معذبش می‌کرد، آن قدر به بودنش عادت کرده که رفتنش یکی از ترس‌های بزرگ زندگی است.

مطمئنم چند سال دیگر، دلش برای بوی تند عرق پس از فوتبال تنگ می‌شود. برای جمع‌های دوستانه و رجزخوانی فوتبالی، برای بستن چشم‌ها و از ته دل فریاد کشیدن و خندیدن... اطمینان دارم دلش برای نوجوانی تنگ می‌شود. دلش می‌خواهد همیشه نوجوان بماند تا با سادگی حس و حال این دوران، آن قدر خدا را در قلبش احساس کند که در آینده، هیچ هیاهویی از این جهان بر جنجال، نتواند گنج و سردرگمش کند. دلش می‌خواهد در اوج پیری هم نوجوان بماند.

سیدمحمدصادق کاشفی مفرد از کرج



ملیکا تاجری، ۱۶ ساله از تهران



## ما هم هستیم اما یک جور دیگر

در طول این چندسال بارها به این فکر کرده‌ام که چه می‌شود که در فاصله‌ی ده سال، این قدر ابعاد و طرز گذراندن دوران نوجوانی آدم‌ها فرق دارد. از همان اوایل نوجوانی خودم منتظر بودم که تغییر خاصی در من رخ بدهد. آخر ما که بچه بودیم نوجوان‌های اطرافمان حسابی خاص بودند. انتظار داشتم از هاگوارتز\* نامه دریافت کنم یا توی سرم اتفاقات خاصی بیفتد که بتوانم در ۱۳ سالگی دکترای اختریفیزیک را بگیرم. وقتی بعد از چند ماه هیچ کدام از انتظاراتم رنگ واقعیت به خود نگرفت، گفتم الکی هم نیست. باید کاری انجام بدهم. چیزی که از کودکی به یاد داشتم این بود که نوجوان‌ها با کوله‌پشتی

شناسایی می‌شوند و آل استار از پایشان نمی‌افتد و صبح‌های زمستان کلاسور به دست راهی مدرسه‌اند. تابستان‌ها هیچ کلاس تابستانی‌ای نبود که به تسخیر بچه‌های ۱۴ سال به بالا در نیامده باشد. کتاب‌های گروه «د» کانون پرورش فکری را فقط به آن‌ها می‌دادند. بعضی‌ها نشان که خیلی شاخ بودند، هدفون هم داشتند... از اول شروع کردم به انجام دادن تک‌تک کارهای این لیست نانوشته‌ی نوجوانی. کوله‌پشتی و کلاسور و آل استار... هدفون گیر نیاسوردم، به جایش از همان موسیقی‌های «آن روزی» دانلود کردم و روز و شب با آن‌ها وقت می‌گذراندم. خیلی از کتاب‌های

گروه سنی در را خواندم... تا همین چند روز پیش هم ادامه دادم، اما لقب «خز» را از دوستانم دریافت کردم، بدون هیچ نشانه‌ای از حس خاص یا متفاوت شدن. باید بپذیرم نوجوانی‌ام تا چند ماه دیگر رسماً به پایان می‌رسد. شاید خیلی خاص و ویژه نبود، اما تجربه‌ی نوجوانی خیلی هم بد نبود! شبیه آن چیزی که فکر می‌کردم نشد، اما برایم شیرین‌ترین لحظه‌ها را به وجود آورد. نوستم به روش خودم نوجوانی کنم و دنیا را مستقل از نظر به‌های کلی، فقط و فقط از دید ناقص خودم ببینم. «مدرسه‌ی جادوگری در کتاب‌های هری پاتر و جیبه جوادی، ۱۷ ساله از نجف‌آباد

## نه! کاغذها را دور نریزید!

با این همه کاغذی که هر روز دوروبرتان است، چه کار می‌کنید؟ این همه آگهی تبلیغاتی، ساک خرید، کاغذ کادو، روزنامه و... دور می‌ریزید؟ نه... نه... نه... کاغذها را دور نریزید. آن‌ها را به چیزهای قابل استفاده تبدیل کنید. مثلاً تزئینات روی یخچال. برای این کار چسب دوست‌دار طبیعت، آهن‌ربا، قالب شیرینی و البته کاغذهای دورریختنی لازم دارید.

۱ مقدار زیادی کاغذ را به شکل مربع‌های خیلی کوچک ریز کنید. تکه‌های کاغذ را توی یک کاسه بریزید و روی آن آب داغ بریزید، طوری که همه‌ی تکه‌ها در آب قرار بگیرد.

۲ سه ساعت بعد کاغذها را توی آبکش بریزید تا آیش برود. کاغذها را توی مشتتان فشار دهید که تا جایی که می‌شود، آیش گرفته شود.

۳ کاغذهای آبکش شده را توی کاسه بریزید و به آن چسب دوست‌دار طبیعت اضافه کنید. همه کاغذها باید چسبی شود.

۴ مخلوط کاغذ را قالب بریزید. زیر دستتان یک تکه پلاستیک بگذارید تا کاغذ به میز نچسبد. کاغذ را توی قالب فشار دهید تا شکل بگیرد. اگر می‌خواهید آن را با نخ آویزان کنید، یک سوراخ را باقی بگذارید.

۵ قالب را دریاورید و بگذارید خشک شود. می‌توانید پشت آن آهن‌ربا بچسبانی یا آن را به نخ بکشید.

آشپزباشی

### هتکی این روزهای گرم

گرم است... هوا خیلی گرم است! و لابد می‌دانید که این گرمای سخت و عجیب، گاهی خطرناک است چون احتمال دارد گرم‌زده شوید و بدن‌تان کم‌آب شود. خلاصه، در این روزهای گرم باید تا می‌توانید مایعات بنوشید. منظورم چای و قهوه نیست، بلکه نوشیدنی‌های خنک سنتی خودمان را می‌گوییم؛ نوشیدنی‌هایی مثل شربت‌هایی که عرقیات سنتی از قبیل بیدمشک و بهار نارنج تهیه می‌شود یا شربت آلبیمو، خاکشیر، تخم‌شربتی یا همین شربت خیار و نعناع.

**مواد لازم برای دو لیوان:**

خیار..... ۱ عدد  
نعناع..... چند برگ  
عسل..... دو قاشق  
لیموترش..... چند برش

۱. خیار را با پوست خوب بشویید و رنده کنید.  
۲. نعناع را هم بشویید. حالا پارچ را پر از آب کنید و خیار رنده شده و برش‌های لیمو و برگ‌های نعناع را همراه عسل به آب اضافه کنید. پارچ را چند ساعت در یخچال بگذارید تا حسابی خنک شود.  
گواری وجود!

سردبیر: مناف یحیی پور  
تحریریه: شیوا حریری (چشمه‌ها)، فریا خانی (خبر و ایستگاه)، نفیسه مجیدی زاده (دماستج)، علی مولوی (شهر فرنگ و چرخ فلک)، حسین تولایی (شعر)، شادی خوشکار (داستان نوجوان)، سیدسروش طباطبایی پور (مدیر داخلی نشریه)، حدیث لزرغلامی، نیلوفر نیک‌بنیاد، یاسمن رضائیان و آیدا ابوترابی

**آلتیه:** گشتاسب فروزان (مدیر هنری)، علیرضا صفری (صفحه‌آرا)، ابراهیم رستمی عزیزی (مسئول هماهنگی) و باسپاس از بخش‌های مختلف روزنامه‌ی همشهری

سندوق پستی دوچرخه: ۵۴۴۶-۱۹۳۹۵ / تلفن: ۰۰۰-۲۳۱۰۰ / نمابر: ۲۳۰۲۳۵۹۱

پست الکترونیکی: docharkkeh@hamshahri.org  
**دوچرخه را آنلاین بخوانید:** docharkkeh\_weekly  
www.hamshahronline.ir/service/children

ضمیمه‌ی هفتگی روزنامه‌ی همشهری و ویژه نوجوانان

سال نوزدهم، شماره‌ی ۹۵۹  
پنج‌شنبه ۲۲ مرداد ۱۳۹۸  
صاحب امتیاز: مؤسسه‌ی همشهری  
مدیر مسئول: مهران کریمی